

دکتر جان اسوالت، پادشاهان، جلسه ۲

اول پادشاهان ۱: ۱-۲۷

جان اسوالت و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

ستایش سلیمان، یا انتقاد از اوست؟ بله، بله. و همانطور که در کتاب داوران آمده، نویسنده می‌خواهد ما را مجبور به تصمیم‌گیری‌های اخلاقی کند. یک نویسنده خوب به خواننده نمی‌گوید که چه فکری باید بکند.

یک نویسنده‌ی خوب می‌تواند مطالب را به خوبی ارائه دهد و خوانندگان می‌دانند که چه فکری کنند. و اینجا هم همینطور است. در این ۱۱ فصل، مایک از من می‌پرسید که آیا می‌خواهم تکالیف را بررسی کنم؟

نه، اینطور نیست. من این بخش را به این شکل طرح می‌کنم. و اگر شما آن را طور دیگری طرح کردید، اشکالی ندارد.

هدف اصلی این سؤالات صرفاً کمک به شما برای کندوکاو در متن و اجازه دادن به متن برای صحبت کردن با شماست. من فصل‌های ۱ و ۲ را به عنوان تضمین تاج و تخت می‌بینم. همانطور که امشب خواهیم دید، این یک معامله‌ی نسبتاً مشکوک بود.

و بنابراین، در این دو فصل اول، آیا سلیمان قرار است در نهایت مسئول امور شود یا نه؟ این ماجرا چگونه پیش خواهد رفت؟ سپس، در فصل ۳، ما دو تصمیم داریم، یکی احمقانه و دیگری عاقلانه. حالا، اغلب گفته می‌شود، اوه، فصل ۳ درباره حکمت سلیمان است. و مطمئناً همینطور است.

اما سه آیه در ابتدای آن فصل وجود دارد که می‌گوید، یک دقیقه صبر کنید، یک دقیقه صبر کنید. از برخی جهات، آن تصمیم احمقانه که در ابتدای سلطنت سلیمان گرفته شد، نتیجه را ۴۰ سال بعد رقم زد. همه شما این داستان قدیمی را شنیده‌اید، اما در کانزاس، در دهه ۱۹۲۰، یک تابلوی جاده‌ای وجود داشت که می‌گفت، مسیر خود را با دقت انتخاب کنید.

تو تا ۴۰ مایل بعدی باهاش خواهی بود. یه حسی می‌گه سلیمان خیلی زود راهش رو انتخاب کرد. خدا بهش برکت داد.

خداوند به طرز شگفت‌انگیزی او را مورد لطف و رحمت خود قرار داد. اما این حس وجود دارد که مسیری انتخاب شده است که در پایان داستان به تراژدی منجر خواهد شد. ما اینجا جوانان زیادی نداریم، اما دوست دارم این را با صدای بلند بگویم.

امروز چه تصمیمی می‌گیری؟ این تصمیم تو را شکل خواهد داد. تو را شکل خواهد داد. بنابراین، دو تصمیم احمقانه و عاقلانه.

بیشتر توجه به خردمندان معطوف شده است. و من فکر می‌کنم این عمدی است. سپس، در فصل‌های ۴ تا ۱۰، پادشاهی سلیمان را نام می‌برم.

در فصل ۴، ما به حکومت او، افرادی که برای او کار می‌کردند و نحوه سازماندهی دولت توسط او و همه این چیزها می‌پردازیم. بدیهی است که دانشجویان در طول سال‌ها از من می‌پرسیدند که چگونه خردمندترین مرد جهان می‌تواند با هزار زن ازدواج کند. خب، فکر می‌کنم بدیهی است که خرد او به ویژه در حوزه مدیریت بود. او لزوماً در همه زمینه‌ها خردمند نبود.

سپس، در فصل‌های ۵ تا ۷ و ۱۲، ببخشید؛ من در آنجا اعداد را اشتباه نوشتم. باید ۵، ۱ تا ۷، ۵۱ باشد پروژه‌های ساختمانی، ۵، ۷ تا ۵۱، اول از همه، در فصل‌های ۵ و ۶، معبدی که او هفت سال در آن گذراند.

سپس، هشت بیت بسیار کوتاه درباره کاخ وجود دارد که ۱۳ سال برای او طول کشیده است. خلاصه‌ای وجود دارد زیرا کاخ به وضوح بخشی از مجموعه معبد است و همه چیز به هم پیوسته است. دوباره می‌پرسیم، او، واقعاً؟ سپس، اثاثیه معبد، چیزی نزدیک به ۴۰ بیت، به اثاثیه معبد داده شد.

سپس فصل ۸، از بسیاری جهات، نقطه اوج کل کتاب است، وقف معبد. و شما سلیمان را در بهترین حالتش می‌بینید. سپس، در فصل ۹، آیات ۱ تا ۹، یهوه به آن پاسخ می‌دهد.

این پاسخ بسیار جالبی است، و باز هم، شما به وضوح نشان می‌دهید که یهوه توسط آن معبد کنترل نمی‌شود. یهوه معبد نیست و معبد هم یهوه نیست. او مستقل از آن است.

سپس در آیات ۹، ۱۰ تا ۲۸، به دستاوردهای سلیمان می‌پردازیم. او همه کارها را انجام داد، از جمله آوردن طلا از اوفیر. و سپس فصل ۱۰ با جلال سلیمان به پایان می‌رسد.

ملکه سبا به دیدار او می‌آید و می‌گوید که نیمی از آن هنوز گفته نشده است. داستانی که من در خانه‌ام در سبا شنیدم، تنها نیمی از واقعیت بود. سپس، در فصل ۱۱، حساب نهایی ارائه می‌شود.

مطمئناً، یکی از غم‌انگیزترین آیات در تمام کتاب مقدس در فصل ۱۱ یافت می‌شود. بنابراین، به نظر من، این یک نمونه شگفت‌انگیز از قدرت کتاب مقدس است. این فقط تطهیر آن شخص نیست.

از سوی دیگر، این انکار کارهای شگفت‌انگیزی که خدا برای او و از طریق او انجام داد، نیست. این یکی از نشانه‌های الهام‌بخشی کتاب مقدس است. این کتاب حقیقت را در مورد قهرمانانش بیان می‌کند.

اما از طرف دیگر، دوست ندارد که مجله‌ی سینمایی گلوری به شکست‌های قهرمانش پردازد. نه، فقط آن را آشکار می‌کند. و ما می‌گوییم، او، نه.

بله. این در پیچیدگی و واقعیت زندگی وجود دارد. حالا، دوباره، همانطور که اینجا پیش می‌رویم، اگر سوالی دارید، اگر چیزی دارید که می‌خواهید در موردش پرسید، چیزهایی که من واضح بیان نمی‌کنم، لطفاً لحظه‌ای درنگ نکنید.

می‌خواهم بدانم به چه فکر می‌کنی. خب، در مورد سوال اول در مورد ساختار سلیمان، در مورد روایت سلیمان، چیزی داری؟ همه قلب‌ها پاک است. باشه.

به اول تواریخ ۲۸ و ۲۹ مراجعه کنید. در مورد به سلطنت رسیدن سلیمان چه می‌گوید؟ و من در اینجا، هفت آیه اول فصل ۲۸ از اول تواریخ را دارم که بخشی از آن را نشان می‌دهد. داوود تمام مقامات اسرائیل مقامات قبایل، فرماندهان لشکرهایی که به پادشاه خدمت می‌کردند، فرماندهان هزاران نفر، فرماندهان صدها نفر، مباشران تمام اموال و دام‌های پادشاه و پسرانش، به همراه مقامات کاخ، مردان قدرتمند و همه جنگجویان باتجربه را در اورشلیم جمع کرد.

حالا، چه کسانی به این جلسه دعوت شده‌اند؟ تا جایی که این متن به ما می‌گوید، افسران، رهبران، مردم در اینجا دخیل نیستند. همه رهبران، همه روسای ادارات. سپس پادشاه داوود از جایش بلند شد و گفت: «ای برادران و قوم من، به من گوش دهید».

در دل داشتم که خانه‌ای برای آرامگاه تابوت عهد خداوند، برای پای‌انداز خدایمان، بسازم. و برای ساختن آن آماده می‌شوم. اما خدا به من گفت: «تو نمی‌توانی خانه‌ای برای نام من بسازی، زیرا تو مرد جنگی هستی و خون ریخته‌ای».

با این حال، خداوند، خدای اسرائیل، مرا از میان تمامی خاندان پدرم برگزید تا برای همیشه بر اسرائیل پادشاه باشم. زیرا او یهودا را به عنوان رهبر خاندان یهودا، خاندان پدرم، برگزید. او از میان پسران پدرم، از من خشنود بود و مرا بر تمام اسرائیل پادشاه ساخت.

و از میان تمام پسران من، زیرا خداوند پسران زیادی به او داده است، پسر من سلیمان را برگزیده است تا بر تخت سلطنت خداوند بر اسرائیل بنشیند. او به من گفت: این سلیمان، پسر تو، است که خانه و صحن‌های مرا خواهد ساخت، زیرا من او را برگزیده‌ام تا پسر من باشد.

من پدر او خواهم بود. اگر او در حفظ فرامین و قوانین من مانند امروز قوی بماند، پادشاهی او را برای همیشه برقرار خواهم کرد. بنابراین، این متن چه می‌گوید، و او در ادامه فصل هشتم و تا فصل ۲۹ به طور مفصل ادامه می‌دهد، این متن در مورد جانشین داوود چه می‌گوید؟ او انتخاب شده است.

توسط چه کسی؟ توسط خدا. حالا به یاد داشته باشید، در سراسر خاور نزدیک، جانشینی عادی و طبیعی ارثی است. بزرگترین پسر زنده، بینگو، به طور خودکار منتقل می‌شود.

اما نه در این مورد. می‌خواهم کمی بعد در مورد آن صحبت کنم. چه چیزی ممکن است پشت انتخاب خدا باشد، اما این هم هست.

سلیمان از قبل برنامه‌ریزی شده بود. و بنابراین باید از خودمان پرسیم، در این فصل اول پادشاهان چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ آیات یک تا چهار در مورد وضعیت داوود چه می‌گویند؟ به نظر می‌رسد دچار زوال عقل شده باشد، اینطور نیست؟ او پیرمردی بسیار پیر است. او نمی‌تواند گرم شود، در رختخواب از سرما می‌میرد.

و بنابراین آنها یک دختر جوان زیبا پیدا می‌کنند که بیاید و با او بخوابد. اما به ما گفته شده که او با آن دختر رابطه جنسی نداشته است. بنابراین، ما یک پیرمرد داریم، پیرمردی که حافظه‌اش، کاملاً واضح به نظر می‌رسد، او را از دست داده است.

حالا، ابیشگ در فصل بعدی مهم خواهد شد. از همه این‌ها چه درسی می‌گیرید؟ من یک درسی را که گرفته‌ام به شما می‌گویم: آدم‌ها پیر می‌شوند. وقتی پیر می‌شوند، به دلیل این اتفاق ممکن است مشکلاتی پیش بیاید.

باز هم، به نظر من، زیبایی این داستان در این است که داستان را همانطور که اتفاق افتاده روایت می‌کند این کار باعث نمی‌شود که این مرد خدا بهتر از آنچه بود به نظر برسد، اما او در معرض تمام کاستی‌های بشریت است. اما خدا در کار است.

خدا در کار است. و بنابراین، همانطور که با محدودیت‌های فزاینده روبرو می‌شویم، می‌توانیم جرات کنیم و باور کنیم که خدا در زندگی ما در کار است. او علیرغم شکست‌های ما، در حال انجام اهداف خوب خود است.

بنابراین ادونیا از راه می‌رسد. در اینجا دوم سموئیل ۳، ۲ تا ۵ آمده است. پسرانی برای داوود در حبرون به دنیا آمدند. نخست‌زاده او امنون از اخیנוعم یزرعیلی بود.

یکی داستان امنون رو برامون تعریف کنه. اون خواهرش، خواهر ناتنی‌اش، خواهر تنی ابشالوم رو می‌خواست. راستی، ما به این لیست نگاه می‌کنیم، و برای هر زن یه پسر وجود داره.

و ما می‌گوییم، خدای من، اینجا چه خبر است؟ خب، چندهمسری اینجا وجود دارد. نکته جالب این است که تا جایی که من آن را می‌خوانم، هیچ جایی در کتاب مقدس وجود ندارد که چندهمسری به عنوان یک چیز خوب دیده شود. این همیشه منبع فاجعه است.

از بعضی جهات، این یک ضرورت اجتماعی بود. مردان جنس ضعیف‌تر هستند. ما زود می‌میریم.

ما همدیگر را می‌کشیم. و تعداد زنان اطرافمان خیلی زیاد می‌شود. خب، در چنین جامعه‌ای چه باید کرد؟ خب، چندهمسری.

اما آیا این چیز خوبی است؟ آیا این نیت خدا بوده است؟ من هیچ مدرکی نمی‌بینم. و در آن صورت، مطمئناً اینطور نبوده است. در اینجا یک خواهر ناتنی، یک آمنون باردار، وجود دارد.

باز هم، شما فقط باید، من باید در مورد شگفتی کتاب مقدس فکر کنم. هیچ جای دیگری در دنیای باستان چیزی شبیه به این نوع نوشته ندارید. او خواهر ناتنی‌اش را می‌خواهد و او را می‌گیرد و سپس از او متنفر می‌شود.

و ابشالوم، نفر بعدی در صف، درسته؟ نه، کیلیاب هست. و در اول تواریخ ۳، او دانیال نامیده شده است. ما به جز این دو مرجع، چیز دیگری در مورد او نمی‌دانیم.

من تقریباً حدس می‌زنم که او در نوزادی مرده است، اما ما نمی‌دانیم. اما او دیگر وجود ندارد و نفر بعدی ابشالوم است. و ابشالوم قرار است با برادرش که به خواهرش تجاوز کرده است، مقابله کند.

حالا جالب است. دیوید در مسائل مربوط به دولت فردی فوق‌العاده قاطع است. شما او را بارها و بارها می‌بینید که این تصمیمات آبی را می‌گیرد و با آنها پیش می‌رود و در آنها بسیار موفق است.

در مورد بعدتر، وقتی ابشالوم علیه او شورش می‌کند، به محض اینکه داوود خبر را می‌شنود، سریع وسایلش را جمع می‌کند و می‌گوید داریم می‌رویم. آنها رفته‌اند. او مردد نیست. خب، باید برویم؟ نباید برویم؟ اما در مورد مسائل خانوادگی‌اش، به نظر می‌رسد که او قادر به تصمیم‌گیری نیست.

من و کارن در طول این سال‌ها زیاد در این مورد صحبت کرده‌ایم. یکی از نقاط ضعف سازمان‌های مسیحی این است که ما نمی‌خواهیم به مردم آسیب برسانیم، بنابراین تمایل داریم در مواقع ضروری اقدامی نکنیم.

و بعد آن چیز منفجر می‌شود و واقعاً زشت می‌شود. این اتفاقی است که اینجا افتاده. بابا، آیا قرار است کاری در این مورد انجام دهی؟ فکر می‌کنم به خاطر گناه خودش بود.

فکر می‌کنم با آن روز غم‌انگیز که بالای سرش سایه انداخته، دارد فکر می‌کند، چطور می‌توانم کسی را درست کنم وقتی خودم این کار را کرده‌ام؟ همه ما این را در زندگی دیده‌ایم. افرادی را دیده‌ایم که به خاطر گناه خودشان، نمی‌توانند در زمان مناسب کاری انجام دهند. نمی‌دانم دیوید هم همینطور است یا نه، اما مطمئناً شرایط او به گونه‌ای است که انگار نمی‌تواند تصمیمات اساسی لازم را در مورد خانواده‌اش بگیرد.

خب، ابشالوم امنون را در یک مهمانی کشت. شاید همه آنها ماسک زده بودند. نمی‌دانم.

و کتاب مقدس می‌گوید که داوود وقتی خبر مرگ امنون را شنید، تسلی یافت. اما داوود هرگز، هرگز نمی‌توانست هیچ نوع خیانتی را تحمل کند. شخصیت داوود در ظاهر، در بالا و چیزهای دیگر زیر پتو، چیزهای پنهان است، او هرگز نمی‌توانست تحمل کند.

و بنابراین، او نتوانست. او از مرگ امنون خوشحال است، اما نمی‌تواند ابشالوم را ببخشد. بنابراین، ابشالوم فرار می‌کند.

و یوآب، دوباره، این داستان‌ها خیلی شگفت‌انگیز هستند. یوآب، ژنرال، او می‌فهمد. این نمی‌تواند ادامه پیدا کند.

ابشالوم اکنون بزرگترین پسر بازمانده است. ما نمی‌توانیم او را با پذیرش در جشور، در آن سوی رود اردن، تنها بگذاریم و هر لحظه شورش به پا کنیم. باید او را به خانه برگردانیم.

و بنابراین، یوآب داستانی سرهم کرد و آن را به خانمی داد، و آن خانم برای داوود تعریف کرد، و داوود متأثر شد. و نتیجه داستان این است که باید پسر را به خانه بیاوری. بنابراین، او می‌گوید، بله.

آیا یوآب تو را مجبور به این کار کرد؟ اما او حاضر به ملاقات با ابشالوم نشد. او حاضر به آشتی نبود. نمی‌توانست خودش را راضی کند که با یک شخص خیانتکار آشتی کند. نتیجه، ابشالوم شد؛ زخم چرک کرد. و چرک کرد و چرک کرد تا اینکه ابشالوم بالاخره یک ارابه و ۵۰ مرد برای دویدن پیدا کرد.

آیا چنین چیزی را در جایی از فصل ما دیدید؟ ادونیا هم دقیقاً همین کار را کرد. بدیهی است که در آنجا چیزی در مورد اعلام خود به عنوان ولیعهد وجود دارد. ابشالوم این کار را کرد و سپس خود را در حبرون پادشاه اعلام کرد.

و در نهایت، همانطور که می‌دانید، او کشته شد. بسیار خب. با این اوصاف، امنون رفته است.

کیلیاب، دانیال به هر دلیلی رفته است. ابشالوم هم رفته است. خب، بزرگترین پسر زنده مانده کیست؟ ادونیا.

بنابراین، او حق دارد تا جایی که رسم دنیاست، او را پادشاه بعدی بدانند. حالا، ببینید اینجا چه خبر است. ادونیا، که مادرش هاگیت بود، این آیه ۵ از فصل ۱ است. دوباره به پادشاهان برمی‌گردیم.

ادونیا، که مادرش هاگیت بود، خود را مطرح کرد و گفت، من پادشاه خواهم شد. بنابراین، او ارابه‌ها و اسب‌ها را با ۵۰ مرد آماده کرد تا پیشاپیش او بدونند. و سپس در این آیه بعدی، پدرش هرگز او را با پرسیدن اینکه چرا اینگونه رفتار می‌کنی، سرزنش نکرده بود؟ این اینجا چه کار می‌کند؟ نظرت چیست؟ او لوس شده است.

بله. و یک بچه‌ی لوس چه کار می‌کند؟ هر کاری که دلش بخواهد. بله.

مخصوصاً اگر خوش‌قیافه باشید. دقیقاً. او خوش‌تیپ است.

هیچ‌کس تا حالا از او عبور نکرده. اما بگذارید همین‌جا تمام کنم. آیا باید از فرزندانمان عبور کنیم؟ آیا باید جلوی آنها را بگیریم؟ منظورم این است که، این چیزی است که می‌گوید

دیوید هیچ‌وقت جلوی بچه را نگرفت. آیا باید جلوی بچه‌هایمان را بگیریم؟ اگر کار اشتباهی می‌کنند، آیا جلوگیری از آنها فایده‌ای دارد؟ چه فایده‌ای دارد؟ بسیار خب. آدم که همیشه نمی‌تواند هر کاری دلش می‌خواهد بکند.

اگر رویایی در سر دارید، می‌توانید آن را به صورت یک مشت یاهو گویی انجام دهید. شما نمی‌توانید همیشه راه خودتان را بروید. شما همچنین باید مسئولیت انتخاب‌هایتان را بر عهده بگیرید.

واقعاً می‌خواهی در این مسیر قدم بگذاری؟ پسر، این مسیر تو را به کجا خواهد برد. چرا می‌خواهی در این مسیر قدم بگذاری؟ یکی از پدرانم، می‌دانم که دارم پیر می‌شوم چون چیزهایی را که می‌گفت به خاطر دارم. اما دوباره، دوباره، او می‌گفت، برای چه این کار را می‌کنی؟ به انتخاب‌هایت فکر کن.

به عواقب انتخاب‌هایت فکر کن. به این فکر کن که قرار است تو را به کجا ببرد. اما دیوید هرگز این کار را نکرد.

باز هم، همانطور که گفتم، این موضوع مربوط به خانواده‌اش است. به نظر می‌رسید که او قادر به قاطعیت نیست. حال، اجازه دهید از شما بپرسم، آیات ۷ تا ۱۰ در مورد درک ادونیا از موقعیت چه می‌گویند؟ ادونیا با یوآب، پسر زریا، که فرمانده بود، و ابیاتار، که کاهن اعظم بود، مشورت کرد و آنها از او حمایت کردند.

اوه، واقعاً؟ مگر آنها سال‌ها پیش در آن جلسه با داوود نبودند؟ اما زادوک، کاهن؛ بنیاهو، پسر یهویداع؛ ناتان نبی؛ شمعی و ریچی، دو نفر از برادران؛ و گارد ویژه داوود، به ادونیا نپیوستند. ادونیا سپس گوسفند، گاو و گوساله‌های پرواری قربانی کرد. آن کجا بود؟ در سنگ زوحلت نزدیک عین روجل. خب، همانطور که سال‌هاست به مردم گفته‌ام، می‌توانم ثابت کنم که هرگز مدرک نقشه‌برداری نگرفته‌ام.

باور کنید یا نه، این دره کیدرون است. این دره هینوم است، و نام رومی آن دره تیروپیان است. این شهر . داوود است که در این خط‌الراس بین کیدرون و دره تیروپیان قرار دارد.

اینجا جایی است که معبد ساخته خواهد شد. صندوق عهد و خیمه مقدس جایی در این شهر هستند. امروزه، دیوار قدیمی شهر چیزی شبیه به آن است، بنابراین، جالب اینجاست که شهر داوود در واقع در شهر مدرن اورشلیم نیست.

اما جایی همین جاها، خیمه مقدس قرار داشت. احتمالاً هنوز آن بالا نبود، هرچند مطمئن نیستیم. اما، بله همین جا.

خب، کوه زیتون هست، دره قدرون هست، و روجل هم به چشمه اینجا هست. داره چیکار می‌کنه؟ داره اینجا قربانی می‌کنه. چرا این کار رو می‌کنه؟ اون به گروه تشکیل داده

او به خارج از شهر رفته، حدود نیم مایل، سه چهارم مایل دورتر، و آنجا تاجگذاری می‌کند. چرا باید این کار را بکند؟ او حمایت بسیاری از مردم را ندارد. چرا او حمایت ندارد؟ آنها به یاد دارند که داوود، سلیمان را به رهبری خدا انتخاب کرده بود.

او امیدوار است که داوود فراموش کرده باشد، و امیدوار است که بتواند پدر دیوانه‌اش را در مقابل عمل انجام شده قرار دهد. کار تمام است. باز هم، محققانی هستند که می‌گویند دو داستان متفاوت از به تخت نشستن سلیمان وجود دارد.

یکی داستان اصلی است که در آن او در نتیجه تصرف کاخ به سلطنت می‌رسد، و بعد داستان وقایع‌نگاری است که همه چیز را جلوه می‌دهد. خب، متاسفم، من این را باور ندارم. به نظر من وقایع‌نگاری و پادشاهان خیلی خیلی خوب با هم جور در می‌آیند.

و در واقع، من فکر می‌کنم شیوه‌ای که سریال کینگز داستان را روایت می‌کند این است که اگر قرار بود ادونیا پادشاه بعدی باشد، و او این را می‌دانست، مجبور نبود همه این کارها را انجام دهد. نه، او به یاد می‌آورد، و افرادی هستند که به یاد می‌آورند. و بنابراین، او سعی می‌کند این کار را مخفیانه انجام دهد و آن را به عنوان یک کار انجام شده تمام کند.

حالا، بگذارید از شما بپرسم، یوآب و ابیاتار اینجا چه می‌کنند؟ یوآب فرمانده است. یوآب، دوباره، این تصاویر شخصیت‌های فوق‌العاده، فوق‌العاده در کتاب مقدس. یوآب به مدت ۳۰ سال دست راست داوود بوده است.

- او کار کثیف دیوید را انجام داده است. او وقتی دیوید در خانواده‌اش گرفتار شد، از قبل فکر کرده است. آن داستان شگفت‌انگیز.

داوود می‌گوید، ابشالوم را نکش. او را نکش. داوود، او تو را در یک لحظه خواهد کشت.

نکشش. نکشش. بذار بره.

یوآب می‌گوید، او را بکشید. او را بکشید. تا زمانی که آن مرد زنده است، داوود نمی‌تواند بر تخت سلطنت بماند.

حالا، یوآب و ابیاتار اینجا چه می‌کنند؟ همانطور که دفعه قبل گفتم، فکر می‌کنم دو نسل از خانواده‌ها را داریم. نسل الیعازر با یوشع شروع می‌شود. آنها کاهنان اعظم بودند.

و نسل ایتامار، پسر چهارم هارون. و به نوعی، نسل ایتامار به کاهنان اعظم در شیلوه تبدیل می‌شود. ابیاتار از خانواده ایتامار است.

او دوباره، داوود او را پس از تخریب خیمه و سرقت صندوق عهد توسط فلسطینیان برداشت. داوود او را برداشت، در خیمه قرار داد و دوباره در اورشلیم به او مقام داد. یوآب و ابیاتار با ادونیا چه می‌کنند؟ آنها در آن جمع مقامات بودند.

دارند چه کار می‌کنند؟ قطعاً. قطعاً. و چرا این را می‌دهند؟ سنت.

باشه. باشه. آره.

او پسر بزرگه. حقه که داشته باشه. خیلی خب.

خیلی خب. نظر دیگه‌ای در مورد اینکه چرا این کار رو کردن دارید؟ اونا که نمی‌خواستن کشته بشن، ولی چرا سلیمان باید اونا رو بکشه؟ یه چیزی در مورد مرگ ابشالوم؟ اممم. اممم.

اممم. فکر می‌کنم این درست است، مخصوصاً در مورد یوآب. فکر می‌کنم خیلی محتمل است که داوود نتوانسته باشد یوآب را به خاطر کاری که کرده ببخشد.

احتمالش خیلی زیاده. ابیاتار رو توضیح نمیده، اما برگه من اشتباهه. من گفتم که سلیمان پسر یازدهمه

او پسر دهم است، اما به خاطر خدا، او پسر دهم است. آیا دلایل دیگری وجود دارد که چرا این دو نفر علیه سلیمان شدند؟ من فکر می‌کنم احتمالاً آنها نمی‌توانستند بتشیع را ببخشند. من فکر می‌کنم احتمالش زیاد است.

من او را سرزنش نمی‌کنم. کتاب مقدس او را سرزنش نمی‌کند، اما فکر می‌کنم خیلی محتمل است که آنها این زن را غاصب می‌دانستند و او می‌خواهد پسرش را به عنوان پادشاه بر روی جسد من سوار کند. حالا، این نکته‌ای است که می‌خواهم در مورد سلیمان صحبت کنم.

چرا خدا سلیمان را به خاطر ترحم انتخاب کرد؟ او پسر دهم است. او پسر یک زناکار است، یک زناکار. چرا خدا باید چنین کاری کند؟ انسان به ظاهر نگاه می‌کند، اما خدا به قلب نگاه می‌کند.

بله. بله. بله.

آره. آره. و علاوه بر این، این خدای ماست که بدترین خرابکاری‌هایی که ممکنه ما بکنیم رو می‌گیره و اونا رو رستگار می‌کنه، ازشون برای جلال خودش استفاده می‌کنه.

درست از طریق کتاب مقدس، افراد بعید همان کسانی هستند که انتخاب می‌شوند. به یاد داشته باشید، سه مادر اول پادشاهی همگی بی‌فرزند بودند. یک زن بی‌فرزند در آن شرایط، صفر محسوب می‌شد.

خدا می‌گوید، من آنها را انتخاب می‌کنم. دوم، پسران بی‌ارزش بودند. کسی گفت دلیل اینکه انگلستان چنین امپراتوری‌ای ساخت، پسران دوم هستند.

آنها مجبور بودند به جای دیگری بروند و کاری انجام دهند. و خدا پسران دوم را انتخاب می‌کند. خدا یعقوب را به خاطر اینکه مرد خوبی بود انتخاب نکرد.

او یک کلاهبردار بود، اما او را انتخاب کرد چون نفر دوم بود. کسی که همه دنیا می‌گفتند بی‌ارزش است. فکر می‌کنم اینجا هم همین اتفاق می‌افتد.

خدایا، من این کار وحشتناک را انجام داده‌ام. زندگی‌ام را نابود کرده‌ام. شمشیر تا آخر عمرم از خانه‌ام دور نخواهد شد.

اوه، خدا می‌گوید، اگر اجازه بدهی، می‌توانم آن را جبران کنم. می‌توانم از فرزندت از آن رابطه استفاده کنم. نمی‌دانم چرا یوآب و ابیاتار در این برهه از زمان از هم جدا شدند.

همانطور که واضح است، آنها درست در رأس آن گروه از مقاماتی بودند که داوود پیام خود را به آنها ابلاغ کرد. آنها می‌دانستند. اما به هر دلیلی، فکر می‌کردند که ادونیا انتخاب بهتری است.

باز هم، آنچه از دیدگاه جهانیان انتخاب بهتری به نظر می‌رسد، اگر انتخاب خدا نباشد، لزوماً انتخاب خوبی نیست. از نظر انسانی، بله، پسر بزرگتر خوش‌قیافه و توانمند است.

بله، بیایید با آن کنار بیاییم. نه، نه، نه. بنابراین، سوالی که در ذهن ادونیا و در ذهن حامیانش بود این بود که آیا ما قرار است اراده خدا را انجام دهیم؟ آیا قرار است اراده خودمان را انجام دهیم؟ و آنها اراده خودشان را انتخاب کردند، اما ناتان را فراموش کردند.

جالب اینجاست که آدم از خودش می‌پرسد آیا او دعوت شده و رد شده یا اینکه خودشان خبر داشته‌اند. اوه، نه، نه، نه، نه، نه، نه. او با سلیمان است.

باز هم، این متن در دوم سموئیل ۱۲ آمده است. سپس داوود، همسرش بتشبع را پس از مرگ فرزند زنایشان تسلی داد و با او همبستر شد. و او پسری به دنیا آورد و داوود او را سلیمان نامید.

و خداوند او را دوست داشت. می‌ترسم که ما او را رد می‌کردیم، اما خداوند نه. و او توسط ناتان نبی پیامی فرستاد.

بنابراین، او نام خود را یدیدیا گذاشت، که به معنی محبوب یهوه است. به خاطر یهوه. بنابراین، ناتان از ابتدا آنجا بود.

و او کسی است که خدا به او کلام عطا کرده است. خیلی جالب است. به ناتان کلام عطا شده است.

داوود گناه کرده است. داوود کار غم‌انگیز و وحشتناکی انجام داده است. و تو باید توجه او را جلب کنی.

و این پیام به ناتان داده می‌شود. او محبوب یهوه است. این چه چیزی در مورد ناتان به ما می‌گوید؟ او خدا را جلال داد.

او در دادن خبرهای خوب و بد وفادار است. برای یک ناتان خیلی آسان بود که در مورد بتشبع و فرزندش قضاوت کند. اما اگر خدا می‌گوید که او محبوب است، پس محبوب است.

به نظر من ناتان مرد فوق‌العاده‌ای است. حالا، من اینجا این سوال را می‌پرسم که این موضوع چه چیزی را در مورد مسئولیت‌پذیری به ما می‌گوید؟ ناتان در موقعیت سختی قرار دارد. ژنرال با این غاصب جوان و خوش‌قیافه کنار آمده است.

کاهن اعظم با او رفته است. تعداد زیادی از افراد دیگر نیز با او رفته‌اند. چه وسوسه‌ای برای ناتان وجود دارد؟ دهانت را ببند و با جمعیت همراه شو.

می‌تونی ببینی که باد چطور داره می‌وزه. اما ناتان این کار رو نخواهد کرد. اون این کار رو نخواهد کرد.

حالا، چرا او بتشیع را درگیر می‌کند؟ این آیه ۱۱ است. ناتان از بتشیع، مادر سلیمان، پرسید، آیا نشنیده‌ای که ادونیا، پسر حجیت، پادشاه شده است؟ و خداوند ما داوود از آن بی‌خبر است. حال، بگذارید به تو نصیحت کنم که چگونه می‌توانی جان خود و جان پسر سلیمان را نجات دهی.

حالا، بیایید یک دقیقه اینجا توقف کنیم. دوباره، این چه چیزی در مورد آنچه ادونیا می‌دانست به ما می‌گوید؟ او می‌دانست که سلیمان انتخاب شده است، و وقتی به تخت سلطنت بنشیند، باید سلیمان را بکشد زیرا مردم خواهند گفت، هی، یک دقیقه صبر کنید. داوود گفته بود که سلیمان قرار است پادشاه شود.

پس ناتان متوجه است که تو، زندگی تو و زندگی پسر تو در خطر است. نزد داوود پادشاه برو و به او بگو: «ای خداوند، پادشاه، آیا تو برای من، بنده‌ات، سوگند نخوردی که سلیمان، پسر تو، پس از من پادشاه خواهد شد و بر تخت من خواهد نشست؟» یک دقیقه صبر کن.

صبر کن، صبر کن، صبر کن. آیا او نباید بگوید، سرورم، پادشاه، مگر شما این را علناً به همه افسران خود اعلام نکردید؟ اینکه سلیمان قرار بود پادشاه شود. چرا ناتان بتشیع را به این کار می‌کشاند و چرا او را اینگونه راهنمایی می‌کند؟ بله؟ فکر می‌کنم متوجه شدید.

دوباره بگو. برای دیوید، او مقاومت‌ناپذیر است. فکر می‌کنم دقیقاً همین‌طور است.

دوباره، دیوید، فکر می‌کنم، دوباره، شما مطمئناً آزاد هستید که با من مخالف باشید، اما فکر می‌کنم تصویر اینجا مربوط به پیرمردی است که از زوال عقل نسبتاً شدیدی رنج می‌برد. فکر می‌کنم اگر ناتان آنجا می‌رفت و می‌گفت، دیوید، پنج سال پیش، شما اعلام کردید که سلیمان قرار است جانشین شما باشد. فکر می‌کنم پیرمرد می‌گفت، اوه، واقعاً؟ من اینطور فکر کردم؟ اوه، خب، فکر می‌کنم او بتشیع را درگیر کرده است دقیقاً به این دلیل که او برای دیوید مقاومت‌ناپذیر است و به این دلیل که در شرایط او، مسئله به خاطر سپردن آنچه من پنج یا شش سال پیش به تعدادی از مقامات گفتم، نیست.

این چیزیه که من به این زنی که دوستش دارم گفتم. فکر می‌کنم این قرار بود از مه زوال عقلش عبور کنه. حالا، دوباره، شما می‌گید، اوه، این حدس و گمانه.

درست متوجه شدی. همین‌طور است. اما من این سوال را می‌پرسم که اصلاً چرا او را درگیر این ماجرا کردی؟ چرا او را وارد این ماجرا کردی و چرا آن را به یک مسئله شخصی بین داوود و بتشیع تبدیل کردی و نه به آن اعلامیه رسمی بزرگی که صادر شده بود؟ آیه ۱۴، در حالی که هنوز آنجا هستی و با پادشاه صحبت می‌کنی، من هم می‌آیم و حرفم را به حرف‌هایت اضافه می‌کنم.

خب، این اتفاق می‌افتد. او وارد می‌شود. با پادشاه صحبت می‌کند.

او به او می‌گوید. در آیه ۱۹، او تعداد زیادی گاو، گوساله پرواری و گوسفند قربانی می‌کند و همه پسران پادشاه، ابیاتار کاهن و یوآب فرمانده لشکر را دعوت می‌کند. او سلیمان، بنده تو را دعوت نکرده است.

سرورم، پادشاه، تمام چشمان اسرائیل به تو دوخته شده است تا از تو بیاموزند که چه کسی پس از تو بر تخت سرورم، پادشاه، خواهد نشست. در غیر این صورت، به محض اینکه سرورم، پادشاه، به اجدادش بیبوند، با من و پسر سلیمان مانند جنایتکاران رفتار خواهد شد. در حالی که او صحبت می‌کرد، ناتان نبی از راه رسید.

به پادشاه گفته شد که ناتان نبی اینجاست. بنابراین، او به حضور پادشاه رفت و با صورت به زمین تعظیم کرد. باز هم، این از پیری من است، می دانم.

اما وقتی به بعضی از مراسم کلیسا می روم و مردم می گویند، حالا بیایید بیست و پنج دقیقه با حالت احترام به خداوند بایستیم، خنده ام می گیرد. خب، حالت احترام در کتاب مقدس به این صورت است که صورتتان را روی زمین بگذارید. من هنوز مراسم کلیسای ندیده ام که چنین کاری کرده باشند.

با صورت به زمین خم شد. بنابراین، ناتان آنچه را که گفته بود تکرار کرد. اما من، بنده تو، این اکنون به صورت شعر در بخش پایانی بیست و پنج، نه، بیست و شش است.

اما من، بنده ات، و صادق، کاهن، و بنایاهو، پسر یهویداع، فرمانده دوم ارتش، بنده ات، سلیمان، او دعوت نکرده بود. آیا این کاری است که سرورم، پادشاه، بدون اطلاع دادن به خادمانش انجام داده است که چه کسی باید بر تخت سرورم، پادشاه پس از او بنشیند؟ بسیار خوب، آن سوال آخری که دنی مطرح کرد. آیا ناتان، ناتان و بتشیع را فریب داده است؟ آیا آنها داوود را فریب داده اند؟ افراد زیادی هستند که می گویند بله.

این فقط یک دستکاری خام است. دستکاری در آن نهفته است. بسیار خب، بسیار خب.

بسیار خب. چه چیزی بین خردمند بودن و فریبکار بودن تفاوت ایجاد می کند؟ یکی از آنها حقیقت را در خود دارد، نه دروغ. چه چیز دیگری؟ ما آهنگ «ذهن مسیح را خواندیم»

چطور ذهن مسیح در این نوع موقعیتها نقش دارد؟ چون همه ما در آنها هستیم. منتظرید من به شما پاسخ دهم. آیا به او سوگندی را یادآوری کردید؟ بله.

این چیزی است که شما گفته اید. شما در حضور خدا گفته اید. فکر می کنم در طول عمر طولانی و پر از اشتباه به عنوان عضو هیئت علمی حوزه علمیه، زیاد به این موضوع فکر کرده ام.

ما به یک مشکل برخوردیم. من حق دارم. هدف من درست است.

بنابراین، اوه، دقیقاً. دقیقاً. حق با من است.

هدف من درست است. و بنابراین، هر وسیله ای موجه است. چه اشکالی دارد؟ بسیار خب.

باشه. خیلی خب. خود فرد، محور تمرکز همیشه.

سوال این نیست که خدا چه می خواهد؟ سوال این است که من چه می خواهم؟ بنابراین، یکی از تفاوت های بین خرد و دستکاری، انگیزه است. چرا من این کار را می کنم؟ من این کار را می کنم چون می خواهم حقانیتم ثابت شود. آن افراد دیگر اشتباه می کنند.

و حق با من است. و حق با من ثابت خواهد شد. دانشجویان اغلب، نه دیگر به این شدت، اما قبلاً محیط های دانشگاهی را به عنوان برج عاج تصور می کردند.

برج های عاج به شدت لکه دار شده اند، زیرا برخی از وحشیانه ترین نبردهایی که تاکنون رخ داده است، صرف نظر از اینکه در اینجا کسی حضور داشته باشد، در دانشگاه ها در جریان است. و چون من حق دارم و راه

،خودم را می‌خواهم، می‌توانم راهی را انتخاب کنم که درست نباشد. بنابراین، برای اینکه ناتان بگوید، باشه فکر می‌کنم باید بتشبع را در این امر دخیل کنم.

برای اینکه توجه داوود را جلب کند. چرا؟ خب، جالب اینجاست که او هرگز نمی‌گوید که جانم را نجات دهم. جان او به اندازه جان بتشبع و سلیمان در خطر بود.

اما متوجه شدم که او هرگز این را نمی‌گوید. سوال این است که آیا این را در حضور خداوند گفتی؟ آیا این است؟ و باز هم، خطر بزرگ در اینجا این است که راه من و راه خدا را با هم اشتباه بگیریم. بنابراین، باید به درون خودشناسی زیادی پرداخت.

آیا این چیزی است که من می‌خواهم یا این چیزی است که خدا می‌خواهد؟ اگر این چیزی است که خدا می‌خواهد، چگونه می‌خواهد اهداف خود را به روش‌هایی که با شخصیت و ذات او سازگار است، محقق کند؟ دروغ نیست. کوتاه آمدن درست نیست. استفاده از مردم درست نیست.

،بنابراین، این سوال که چرا من این کار را می‌کنم؟ آیا این واقعاً همان چیزی است که خدا می‌خواهد؟ و سپس، روش خدایی چیست؟ روشی که نام او را بی‌اعتبار نکند. روشی که به نفع همه طرفین باشد. حال، از بیرون یک مسیر عاقلانه و یک مسیر فریبکارانه ممکن است بسیار شبیه به هم به نظر برسند.

،اما در باطن، یکی باعث عزت و جلال خدا می‌شود و دیگری باعث تحقیر. و آنچه اینجا می‌بینیم، به نظر من نمونه‌ای از حکمت الهی است. زیرک بودن، تشخیص اینکه چه چیزی جواب می‌دهد و چه چیزی جواب نمی‌دهد.

اما در نهایت، برای اهداف الهی خدا و نه برای اهداف ناتان، تفاوتی وجود دارد. بسیار خب، ما در بخش‌های دیگر کتاب سریع‌تر پیش خواهیم رفت. اما به نظر من، این شروع خاص برای درک اینکه کتاب ما را به کجا خواهد برد، به کجا خواهد رفت، بسیار مهم است.

باشه، بذار دعا کنم.

پدر آسمانی عزیز، ازت ممنونم. از واقع‌بینی کلمات ممنونم. ازت ممنونم که به ما پودر پفکی ندادی. ازت ممنونم که واقعیت رو شیرین جلوه ندادی. ازت ممنونم که در جزئیات زندگی دست داری و ما می‌تونیم بهت اعتماد کنیم.

تو به اهداف خوبت دست خواهی یافت، حتی زمانی که ما کاملاً نمی‌توانیم ببینیم که چگونه آن را انجام خواهی داد. پروردگارا، از تو سپاسگزارم که از افرادی مانند ما برای رسیدن به اهدافت استفاده می‌کنی. پروردگارا، دعا می‌کنم که به ما کمک کنی، به هر یک از ما کمک کنی که فریبکار نباشیم، کسی که مجبور است مردم را مجبور به انجام کاری که من می‌خواهم بکند چون حق با من است، بلکه کسی که با شور و اشتیاق تو را دوست دارد و راه تو را می‌خواهد و مایل است به تو اجازه دهد که آن را به روش خودت و در زمان خودت انجام دهی.

پروردگارا، کمکمان کن. ما اعتراف می‌کنیم که بارها و بارها انگیزه‌هایمان به طرز وحشتناکی در هم تنیده شده‌اند. کمکمان کن تا به همان اندازه که از انگیزه‌های کسانی که فکر می‌کنیم علیه ما هستند انتقاد می‌کنیم، از انگیزه‌های خودمان نیز انتقاد کنیم.

پروردگارا، کمکمان کن. کمکمان کن تا در هر کاری که انجام می‌دهیم و هر سخنی که می‌گوییم، مردان و زنان خداترسی باشیم. به نام تو دعا می‌کنیم. آمین.